

## بسم الله الرحمن الرحيم

- ۲.....پنجمین مستند برای لایه های پنهان شخصیت.....
- ۲.....تعمق در واژه «معرفت» در حدیث معرفت نفس.....
- ۳.....انواع معرفت در «من عرف نفسه فقد عرف ربه».....
- ۳.....۱. معرفت علمی.....
- ۳.....مراتب معرفت علمی.....
- ۳.....الف: معرفت علمی نسبت به بدن.....
- ۳.....ب: معرفت علمی نسبت به احوال آدمی.....
- ۴.....۲. معرفت فلسفی و نظری.....
- ۴.....۳. معرفت شهودی.....
- ۴.....۴. معرفت و حیانی.....
- ۵.....۵. معرفت درونی و باطنی.....
- ۵.....معرفت نسبت به بدن و «من عرف نفسه...».....
- ۶.....آیات متناسب با بحث نسیان و حدیث معرفت نفس.....
- ۶.....۱. آیه «لاتكونوا كالذين نسوا الله فأنساهم أنفسهم».....
- ۷.....۲. آیه ۵۳ سوره فصلت.....
- ۸.....نکات موجود در آیه ۵۳ سوره فصلت.....
- ۹.....۱. «سنریهم».....
- ۹.....۲. «آیات».....
- ۹.....مصادیق محتمل در مورد کلمه «آیات».....
- ۱۲.....۳. آفاق.....
- ۱۳.....۴. فی أنفسهم.....
- ۱۶.....نتیجه:.....
- ۱۷.....۵. ضمیر «ه» در «أنه الحق».....

۶. یتبیین ..... ۱۹
- نکات موجود در واژه «تَبیین» ..... ۱۹
- جمع بندی مطالب: ..... ۲۰

## پنجمین مستند برای لایه های پنهان شخصیت

### تعمق در واژه «معرفت» در حدیث معرفت نفس

در ادله ای که دلالت بر نوعی سرمایه پنهان و لایه های پنهان می‌کند، در ادامه مباحث، به مناسبت آیات نسیان، به احادیث معرفت النفس، منتقل شدیم و در حقیقت ما وقتی که احادیث معرفت النفس را می‌خواهیم یک پایگاه و جایگاه و اصل قرآنی را پیدا بکنیم در حقیقت به گروه پنجم از آیات می‌رسیم که این آیات، مستندات همان بحث معرفت النفس است و به نحوی می‌تواند به حوزه معرفت النفس ارتباط داشته باشد و به دلیل این که در حوزه نفس می‌گوید غور بکنید و تأمل بکنید و تعمق بکنید، به نحوی می‌تواند پنجمین دلیل برای اثبات آن لایه های پنهان و سرمایه های به شکلی پنهان و پنهان باشد.

ما در «من عرف نفسه فقد عرف ربه» احتمالاتی را دادیم، می‌شود با یک تقریر دیگری بحث را تکمیل کرده و به سراغ آیاتی که با این بحث ارتباط دارد برویم.

## انواع معرفت در «من عرف نفسه فقد عرف ربه»

### ۱. معرفت علمی

معرفت علمی، معرفتی است که از طریق محسوسات و تأمل در محسوسات انجام می‌گیرد و با روش علمی صورت می‌گیرد.

گفتیم «من عرف نفسه...» با چه شیوه‌ای و چه شکلی انجام می‌پذیرد، می‌تواند سؤال بشود و منشأ تقسیم بشود.

یک بار می‌گوییم مقصود از معرفت در «من عرف نفسه...»، معرفت علمی است یعنی معرفتی که از طریق محسوسات و تأمل در محسوسات انجام می‌گیرد و با روش علمی صورت می‌گیرد.

### مراتب معرفت علمی

الف: معرفت علمی نسبت به بدن

ب: معرفت علمی نسبت به احوال آدمی

معرفت علمی نسبت به احوال آدمی که در حوزه روان‌شناسی و تحقیقات تجربی که در این زمینه انجام می‌گیرد واقع می‌شود. که همین راه می‌تواند انسان را به خدا برساند از باب این که تأمل علمی در این عالم و شناخت علمی این عالم ما را به سمت خدا هدایت می‌کند.

خلاصه:

مقصود از معرفت در «من عرف نفسه فقد عرف ربه»

۱- یک بار معرفت علمی است. که دو شاخه دارد:

الف معرفت علمی نسبت به بدن، اگر بگوییم انفس و نفس، اینجا یعنی خود شخص و شامل بدن

هم می‌شود. از این معرفت تعبیر به فیزیولوژی و بخش‌های بدنی و جسمی می‌شود.

ب معرفت علمی نسبت به احوال نفس و شخصیت که در حوزه روان شناسی عمومی و روان شناسی شخصیت و روان شناسی رشد و همه شاخه های روان شناسی که یک نوع شناخت علمی آدمی است، واقع می شود.

مراتب معرفت علمی:

- یک موقع، معرفت علمی، معرفت های اولیه است که نگاهی به این ها می کند (بک بار بدن)  
- یک وقتی غور و عمق پیدا می کند، و علم و دانش می شود (یک بار جنبه های شخصیت و روانی انسان)  
مثل این که ما به عالم، معرفت علمی پیدا می کنیم و از آن طریق هم به خدا پی می بریم، اینجا هم بدین صورت است.

## ۲. معرفت فلسفی و نظری

مقصود از معرفت فلسفی و نظری، معرفتی است که با استدلالات نظری هست، گرچه آن استدلالات علمی هم به نحوی فلسفی است یعنی با مقدمات نظری تمام می شود ولی اینجا مقصود معرفتی است که بر پایه آن بنیادهای نظری مبتنی است.  
در اینجا بیشتر ناظر به نفس و قوای نفس است.

## ۳. معرفت شهودی

مقصود از معرفت شهودی، معرفتی است که از طریق کشف و شهود حاصل می شود.

## ۴. معرفت وحیانی

مقصود از معرفت وحیانی، معرفت و شناخت هایی است، که قرآن و دین راجع به این ها به ما داده، می تواند ما را به سمت خدا هدایت بکند.

## ۵. معرفت درونی و باطنی

معرفت درونی و باطنی، معرفتی که از روش تأملات درونی و باطنی حاصل می‌شود، که این تأملات در یک حدودی، در حوزه محسوسات باطنی و شناخت باطنی و احوال و کیفیات نفس واقع می‌شود و اگر یک مقدار جلوتر برود شاید منجر به شهود بشود و آن را هم می‌توان داخل معرفت علمی که حالت درون کاوی است، جای داد و می‌توان تأملات درونی را جدا ذکر کرد.

معرفتی که در «من عرف نفسه فقد عرف ربه» مقصود است، معرفت علمی، معرفت درونی، معرفت ظاهری، معرفت نظری و فلسفی و معرفت شهودی را شامل می‌شود و همه این معرفت‌ها با درجاتی که دارند، به تناسب خودش، ما را به معرفت الهی می‌رساند و فقط معرفت نسبت به بدن را شامل نمی‌شود و فقط آن معرفت اخلاقی که بر اساس آن به مجاهده نفس می‌پردازد آن معرفت بعید است که از این روایات استفاده بشود.

### معرفت نسبت به بدن و «من عرف نفسه...»

به دلیل محذوفی که لازم می‌آید. «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، در آن مجاهده نفس، معرفت نفس یعنی حالات نفس، آسیب‌های نفس که موجب این می‌شود انسان مجاهدت بکند که آن مجاهدت انسان را اصلاح می‌کند و آن اصلاح، آدمی را به خدا می‌رساند. این احتمال که معرفت اخلاقی باشد این را تنها از میان این احتمالات بعید دانستیم، گرچه مطلب حقی است و در آیات و روایات هم آمده است ولی ظهور این روایات با آن خیلی سازگار نیست و بیشتر با آن اقسام و انواع و احتمالات دیگر سازگار است و جمع آن‌ها هم ممکن است.

نکته:

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»، فقط معرفت علمی و معرفت از باب تأملات درونی، معرفت نظری و فلسفی و معرفت شهودی را شامل می‌شود.

## آیات متناسب با بحث نسیان و حدیث معرفت نفس

این بحث ما مقدمه ای شد که تناسب با بحث نسیان داشت برای این که به حقیقت برسیم به گروه پنجم از آیاتی که مستند این می‌تواند باشد.

«من عرف نفسه فقد عرف ربه» یک مرجع قرآنی دارد و این مرجع و پایگاه قرآنی دو دسته می‌شود :

### ۱. آیه «لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»

این دسته، همان آیات نسیان است که مهم‌ترین آن‌ها «لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» بود که از طریق عکس مستوی و عکس نقیض می‌توانست این آیه با این روایات مرتبط باشد با تقریری که بیان شد و آیه سوره حشر با «من عرف نفسه...» با عکس نقیضی که بگیرید، این‌ها با هم دو روی یک سکه می‌شود.

عکس نقیض «من عرف نفسه فقد عرف ربه» «من لم يعرف نفسه فلم يعرف ربه» می‌شود که در این صورت «.. نسوا الله فأنساهم أنفسهم»، انطباق پیدا می‌کند که بدان اشاره شد. پس «من عرف نفسه فقد عرف ربه» پایگاه و مرجع قرآنی دارد که آیات قرآن و مشخصا آیه «لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» باشد با یک عکس نقیض سازی.

یک تعداد آیات دیگری است که به شکل دیگری به این حدیث مرتبط است که این آیات، قطع نظر با ارتباطش با «من عرف نفسه...» خودش می‌تواند مستند آن لایه‌ها و ابعاد درونی انسان باشد که این آیات، سه چهار مورد است.

## ۲. آیه ۵۳ سوره فصلت

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۳)

به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان، به آن‌ها! نشان می‌دانست، تا برای آنان، آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همواره چیز شاهد و گواه است؟

آیات قبل این آیات بودند که می‌فرمایند (لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ) ۴۹

انسان هرگز از تقاضای نیکی (و نعمت) خسته نمی‌شود؛ و هرگاه شر و بدی به او رسد، بسیار مأیوس و نومید می‌پرسند (۴۹)

وَلَكِنَّ أَذْقَنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتَهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِهِ مَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۰)

و هرگاه او را رحم‌ها از سوی‌شان خود بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم می‌گذاشتند؛ «این به خاطر شایستگی و استخراج من بوده‌ایم؛ و گمان نمی‌کند!؟ قیامت! برپا شود؛ و (به فرض که قیام‌کنندگان باشد)، هرگاه بسوی پروردگرم بازگردانده شوم، برای من نزد او پاداشی نیک است. ما کافران را از اعمالشان، که انجام داده»، (بزودی) آگاه خواهیم کرد و از عذاب شدید به آن‌ها! می‌پاشیم! (۵۰)

که این آیات احوال انسان را در مقابل نعمت و نعمت بیان می‌کنند که خود این آیات، بحث مجزایی دارد و در آینده در انسان شناختی قرآن به این آیات خواهیم پرداخت. مجموعه آیاتی که برخورد و مواجهه انسان را با نعمت و نعمت برمی‌شمرد که در آینده به آن خواهیم رسید.

بعد از این آیات، می‌فرماید «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِهٖ جَانِبَهُ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ (۵۱)»

و هرگاه به انسان (غافل و بیامرزد، نعمت دهیم، روی می‌پرستید، و به حال تکبر از حق دور می‌سازیم؛ ولی هرگاه مختصر ناراحتی به او رسد، تقاضای فراوان و مستمر) برای بر طرف شدن آن دارد! (۵۱) و در ادامه می‌فرماید «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۲)»

بگو: «به من خبر دهید اگر این قرآن از سویشان خداوند باشد و شما به آن کافر شوید، چه کسی گمراهشان خواهد بود از کسی که در مخالفت شدیدی قرار دارد؟! که ظاهرش مربوط به قرآن است، بعد از آن آیه، آیه ۵۳ بدین صورت است» سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۳)

به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان، به آن‌ها! نشان می‌داند، تا برای آنان، آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همواره چیز شاهد و گواه است؟

این آیه، اشاره به این دارد که ما آیات خودمان و نشانه‌های خودمان را در آفاق، جهان بیرون آن‌ها و در درون به آن‌ها نشان خواهیم داد که به اجمال الآن می‌شود گفت که به نحوی مرتبط با من عرف نفسه فقد عرف ربه است یعنی یک آیات و نشانه‌ها و حقایقی در درون آدمی است که اگر آن‌ها مکشوف بشود، یتبین لهم انه الحق، حقیقت برای آن‌ها آشکار می‌شود، این حداقل برابر بعضی احتمالات می‌تواند با بحث ما مرتبط باشد.

## نکات موجود در آیه ۵۳ سوره فصلت

چند نکته در این آیه عرض می‌کنیم تا ببینیم ارتباطش با «معرفت نفس و معرفت رب روشن بشود» و هم این که نشان دهنده این نکته است که در درون آدمی، ابعاد و لایه‌هایی وجود دارد یا نه؟ در این آیه نکاتی وجود دارد که به سرعت به آن‌ها اشاره می‌کنم:



## ۱. «سنریهم»

«سنریهم» که با سین آمده است، در حقیقت تعبیر به سین در اینجا اشاره به این دارد که پی بردن به این آیات در آفاق و انفسشان امر قریبی است، چیز بعید و دور از ذهنی نیست، منتهی این قرب و بعد، قرب و بعد نسبی است و در قرآن گاهی برای چیزهایی که در آینده می‌خواهد اتفاق بیافتد، گاهی تعبیر سوف و گاهی تعبیر سین می‌شود و گاهی می‌گوید آن آینده همین الآن محقق است مثل اقتربت الساعة، این جا از این قبیل مواردی است که با سین وعده آن را می‌دهد که به زودی این امر محقق خواهد شد.

## ۲. «آیات»

در «سنریهم آیاتنا»، «آیات» مدّ نظر می‌باشد.

### نکات موجود در آیات :

الف: ما آیات تکوینی و آیات تشریحی داریم و معلوم است که در اینجا آیات تکوینی مقصود است.

ب: این آیات هم می‌تواند آیات ظاهری باشد و هم آیات باطنی باشد.

### مصادیق محتمل در مورد کلمه «آیات»

- آیات مربوط به وجود خدا و حقانیت خدا، حقانیت قرآن و معاد «ظاهر این احتمال است»
- خلقت خدا و تطورات خلقت الهی
- مبدأ خلقت، منتهای خلقت
- قوانین و قواعد حاکم بر وجودات
- حوادثی که در عالم اتفاق می‌افتد
- شکست‌ها و پیروزی‌ها

- پیروزی بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم.

- نشانه های ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف.

نکته: همه این احتمالات، قابل جمع است

«سنریم آیاتنا فی الآفاق» می فرماید آن آیات خسف و تعدادی از این آیاتی که قبل از ظهور حضرت در عالم اتفاق می افتد آن ها هستند و با این تطبیق این آیه به سمت آیاتی می رود که مربوط به ظهور حضرت ولی عصر است.

«سنریم آیاتنا فی الآفاق» بخشی از این آیات، همان آیاتی است که با آن مقدمات ظهور حضرت فراهم می شود و اعلام کننده آن حادثه بزرگی است که ظهور حضرت باشد. در بعضی روایات این مطلب را گفتند که شاید یکی از آن ها هم معتبر باشد.

در بعضی روایات، آمده است که آن آیات، پیروزی پیامبر بزرگوار اسلام است که بعدا اتفاق خواهد افتاد، این دارد مژده برای مؤمنین می دهد و هشدار برای دشمنان می دهد، مثل «الم غلبت الروم فی أدنی الأرض»، و امثال این ها که دارد یک نوع پیش گویی می کند و اشاره ای به آن آیاتی که عبارت است از پیروزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

بنابراین آیات در اینجا، که در روایات تطبیق بر ظهور امام زمان داده شده است و قبل از آن بر آیاتی که دال بر نصر و پیروزی پیامبر بزرگوار اسلام است، تطبیق داده شده است.

ظهور اولیه اش هم این است که مقصود از آیات، نشانه هایی است که وجود خدا و حقانیت خداوند را اثبات می کند یا حقانیت قرآن و معاد و امثال این ها را که انه الحق خواهیم گفت که آن هم احتمالات متفاوت و متعددی دارد که با این آیات هم مرتبط است.

به نظر می آید آیه در حد خودش، توان تحمل این احتمالات را دارد، وجهی ندارد که بگوئیم مقصود از این آیات، آیات مربوط به خلقت است و قوانین و قواعد حاکم بر عالم است و یا این که بگوئیم آیات ظاهری و آیات باطنی و چه آفاق و انفس، یا آیات مقصود حوادث و اتفاقاتی باشد که در عالم می افتد، یا حوادث و اتفاقات خاصی باشد که با رسالت و نبوت و پیروزی حق و این جور

مسائل ارتباط دارد یا آیاتی باشد که مربوط به پیروزی نهایی جبهه حق است که مربوط به امام زمان باشد.

آیاتنا، به صورت اشتراک معنوی، شامل احتمالات مذکور می‌شود.

آن چه که مسلم است آیات تکوینی است و حوادث و وقایعی است که در عالم یا در آدم اتفاق می‌افتد و آن وقایع و حوادث، انسان را به سمت خدا یا معاد یا رسالت یا حقانیت وعده های الهی سوق می‌دهد و هدایت می‌کند و آیاتنا همه این‌ها را می‌تواند شامل بشود، یعنی بدون این که بخواهیم بگوییم مشترک لفظی است، به نحو مشترک معنوی، آیاتنا، شمول و اطلاق دارد و همه این‌ها را می‌تواند بگیرد منتهی روایات وقتی به سمت ظهور حضرت ولی عصر می‌آورد، در واقع افق ذهنی آدم را باز می‌کند، ابتدا که می‌گوییم آیات الله که در خیلی از جاها در قرآن به صورت آیه یا آیات آمده است، صدها بار استعمال شده است، ابتدا ذهن انسان به سمت آیات تشریحی است که آیات قرآن و احکام و تشریحات الهی است یا آیات تکوینی که غالباً همین معنی مراد است.

آیات تکوینی، بیشتر خلقت و قوانین و مسائلی از این قبیل است و اما حوادث و وقایع هم یک معنی است که آن هم در قرآن کاربرد دارد. این روایات در حقیقت دامنه مصداقی این مفهوم را باز می‌کند و ذهن آدم را به یک سمت‌هایی می‌برد که ابتدا کمتر مأنوس است ولی هرگز نمی‌خواهد این را بگوید و مقصود روشن است و جمع همه این معانی که در آغاز به ذهن انسان تبادر می‌کند یعنی مصداقی که در ذهن تبادر می‌کند تا این مصداقی که در ذهن دور از ذهن است همه این‌ها ممکن است و هیچ مشکلی در آن نیست فلذا اگر نکته ای در آینده آیه نباشد که محدود بکند به برخی از مصداق، آیاتنا توان تحمل همه این آیات الهی را از خلقت آدم و آیاتی که انسان را به سمت خدا دلالت می‌کند، شامل می‌شود.

«آیاتنا» در «... آیاتنا فی الآفاق» از دیدگاه اهل سنت

روایات مربوط به این بحث در نور الثقلین و یا در برهان آمده است. در کتب روایی اهل سنت هم آمده است در درالمنثور است و بیشتر در روایات اهل سنت، به پیروزی‌هایی که برای پیامبر خدا رقم

خورد، تطبیق داده شده است مثلاً در روایاتشان و اقوال مفسرینشان است که مقصود از آیاتنا فی الآفاق، مثلاً جنگ بدر است، یا «فی أنفسهم» مثلاً بعضی گفته‌اند که جنگ بدر است که بعداً توضیح خواهیم داد و همه این‌ها قابل جمع است و مستبعد نیست.

### ۳. آفاق

آفاق، از افق می‌آید که به معنای ناحیه و یک جانب بوده است که به تدریج به کار رفته در یک ناحیه ای به کار رفته است که از دسترس انسان دورتر است و اینجا هم به قرینه ای که در برابر انفس قرار گرفته است، مقصود آن نواحی و جوانب دور از وجود انسان است و بیرون از شخصیت انسان است. این ظهوری است که یا در مفهومی هم اینطور است، چون آفاق درونی شاید کمتر گفته بشود، و اگر در مفهوم نباشد، و آفاق را به ابعاد درونی هم بگوییم، اینجا به قرینه تقابل با فی أنفسهم، آفاق به معنی چشم اندازه‌ها و نواحی که بیرون از شخصیت است.

مفهوم «آفاق» در «... آیاتنا فی الآفاق»

- جهان بیرون، به خاطر قرینه ای که در خود آفاق این قید مأخوذ است. «این احتمال، اظهر است».

- نواحی و جوانب و چشم اندازه‌های بیرون از خود آدمی، که به قرینه تقابل استفاده می‌شود.  
- مطلب دیگر در آفاق است، این است که اگر در «فی أنفسهم» فقط دو احتمالی دارد که بعداً می‌گوییم اگر «فی أنفسهم» مقصود روان و جان آدمی باشد، شمول آفاق نسبت به بدن هم بعید نیست، به این معنی که آیات خود را در آفاق به آن‌ها نشان می‌دهیم، در جهان بیرون یا در خود انسان، بدن انسان، از حیث این که بدن انسان بیرون از جهان اصلی و شخصیتش است، این احتمال در اینجا هم وجود دارد که آفاق، شامل آن آیاتی که در جسم آدمی است و بدن و کالبد است شامل بشود، گرچه ممکن است کسی بگوید حتی فی أنفسهم را اگر این گونه معنی بکنیم، باز آفاق یعنی جهان بیرون، و بدن را شامل نمی‌شود. این دو احتمال در آفاق است که احتمال اول، اظهر است.

#### ۴. فی أنفسهم

احتمالات موجود در «أنفسهم»

۱- «أنفسهم» یعنی خودشان و معنای عام و مطلق و جامع و کل بگیریم، یعنی کل وجودشان که شامل جسم و بدن می‌شود

۲. «أنفس» به معنای نفس و روح و جان آدمی، «این معنی، اظهر است».

ممکن است که اظهر این دومی است که انفسهم اینجا به معنی نفس است که متعلق به بدن است ولی نه این که شامل بدن باشد، اگر به این معنی بگیریم که ظاهر بیشتر هم همین است آن انفسهم به معنای روان آدمی و شخصیتی و روحی که متعلق به بدن است.

دیدگاه فلاسفه در مورد «نفس»

آن چه که ظاهراً از لغت هم قابل استفاده است و نفس که می‌گوییم از روح انسان با واژه‌ها و مفاهیم مختلف تعبیر می‌شود، یکی از تعابیرش، نفس است.

فلاسفه می‌گویند: وجود مجردی که تعلق به بدن دارد، که تدبیر می‌کند بعید نیست که از لغت هم قابل استفاده باشد. بعید نیست که معنای دوم اظهر باشد که انفسهم یعنی جانشان است منتهی جانی که تعلق به بدن دارد و با ابزار بدنی کار می‌کند. پس این دو احتمال است که احتمال دوم اقرب است.

احتمال را اگر بگوییم خود آن احتمال را می‌توان دو جور می‌توان معنی کرد:

بنابراین «أنفسهم» در یک احتمال یعنی خودشان است، یک وقتی می‌گوییم نفس او یعنی روح و جان او، که اظهر این دومی است.

احتمالات معنای اول (به معنای نفس)

- یک وقت می‌گوییم مرادمان از انفس، فقط نفس فردی است و خود فردی را شامل می‌شود که جسم و بدن و روح و همه این‌ها را شامل می‌شود.

- یک وقتی است که خود جمعی مقصود در اینجا است، و این احتمال هم آنی که در برخی از اقوال مفسرین آمده است شاید روایتی هم داشته باشد که می‌گویند مقصود از این آیات، یعنی پیروزی‌های

پیامبر خدا، پیروزی‌های بیرون از مکه و مدینه و بیرون از مکه، چون سوره هم مکیه است، و بیرون از مکه و یا بیرون از جزیره‌العرب که در روم و ایران و مسائلی از این قبیل است و پیروزی‌هایی در درون خودشان یعنی خود مسلمان‌ها است و خود جمعی را اراده می‌کند که در این صورت بحث از مباحث خودشناسی به آن معنی دور می‌شود، آیات خود را، یعنی پیروزی‌های آینده را نشان خواهیم داد در آفاق بیرون از این سرزمین و در درون خودشان یعنی در درون خودشان، خود جمعی در این سرزمین یعنی این نقطه، یعنی در این جامعه خودشان. مثل این که می‌گوییم ایرانیان را پیروز می‌کنیم در درون جامعه خودشان و در درون بیرون آن و جهان بیرون از آن.

خلاصه:

«أنفس» در «فی أنفسم» احتمال ظاهرش، همان احتمال جان آدمی است در درونشان این آیات و جان‌ها را نشان خواهیم داد و احتمال دیگر این است که به معنای خودشان باشد منتهی خودشان به معنای خود فردی، خود جمعی و اجتماعیشان که به نحوی مفهوم آن سرزمین و نقطه ای که خودشان در آن جا مستقرند، مأخوذ است.

اینجا البته، بر خلاف این که در آیات گفتیم می‌تواند همه آن معانی از آیات خلقت و تکوین و احوال و تطورات جهان و طبیعت و انسان و تا حوادث و وقایع و نصرت‌ها و پیروزی‌ها و ... همه این‌ها را می‌تواند آیات شامل بشود، با همان یک مفهوم خودش، می‌تواند تمام آن‌ها را شامل بشود، اما در فی انفسهم جمع اینها به صورت مشترک معنوی یک مقدار دشوار است برای این که فی انفسهم اگر به معنای جان‌ها همان نفس به معنای آن موجود مجرد یا موجود غیرمادی مدبر بدن بگیریم، بگوییم انفس جمع نفس است و نفس هم معنایش این است، این معنی قدرت تحمل آن مفهوم جامعه اسلامی و پیروزی‌ای که آن‌ها در درونشان پیدا می‌کنند، توان تحمل آن را ندارد، برای این که انفس به معنای خودشان است و بعد هم خود را جمعی گرفتن سازگار است و در آن واحد اگر بخواهد انفسهم به معنای خود آن‌ها و به معنای جان آن‌ها به مفهوم مجردش اگر بخواهیم بکار ببریم، این را اشتراک لفظی می‌شود.

خلاصه:

مقصود از آیات:

آیات، طیف گسترده آن آیات را می‌تواند شامل بشود، بدین معنی که وقتی می‌گویند آیات را نشان می‌دهیم، از این کشفیاتی که امروز در علم پیدا می‌شود، آیاتنا فی الآفاق، این ستاره‌ها، تا آن چه که در همین ارض و معدن و نبات و گیاه کشف می‌شود همه این‌ها آیاتنا است تا آیات به معنای حوادث و وقایعی که در عالم رخ می‌دهد، این هم یک نوع است، و یک نوع هم حوادث و وقایع خاصی است که نشان دهنده پیروزی حق است و از این قبیل مسائل است، طیف همه این‌ها در یک مفهوم جمع می‌شود، همه این‌ها مصادیق یک مفهوم «آیاتنا» است و هر کدام با یک شکلی و به یک نحوی. مقصود از «أنفس»:

- یا به معنای خودشان و خودشان که خود فردی یا خود جمعی است که در یک معنی قابل جمع است، مثل این که می‌گوییم فی ذاتهم، فی وجودهم، فی أصل وجودهم، که این معنی مانعی ندارد، که خود فردی و خود اجتماعی را شامل می‌شود.

- «أنفس» به معنای جان آن‌ها در قبال بدن و سایر موجودات که جان آن‌ها که مدبر بدن است این معنی، معنای دیگری است استعمال، استعمال دیگری است و این دو معنی به نحو مشترک معنوی، در یک جا جمع نمی‌شود. اما اگر قرینه ای باشد ما قائلیم به این که استعمال لفظ در اکثر از معنی جایز است و در قرآن هم واقع شده است و منتهی نیاز به قرینه دارد، اگر قرینه ای داشته باشیم جمع آن ممکن است، اگر در روایات معتبر باشد «انفسهم» به معنای جان آدمی باشد، اینجا شامل مثلا جنگ بدر است یا پیروزی‌هایی است که برای پیامبر اسلام اتفاق افتاده است اگر این گونه باشد، نمی‌توانیم بگوییم «انفسهم» آن آیات تکوینی در آدمی را نمی‌گیرد، حتما شامل آن هم می‌شود، که در این صورت این هم قرینه می‌شود برای این که قائل بشویم که در آن واحد، در هر دو معنی به کار رفته است ولی اگر روایتی نباشد، یا قرینه ای در خود آیه نباشد که ممکن است بگوییم یتبین له انه الحق، تا حدی قرینیت دارد منتهی آن قرینیت در حد دلالت واضحه‌ای نیست، شاید اشعار داشته

باشد، اگر روایتی بگوید که فی انفسهم، آیات خود را در انفسشان نشان می‌دهیم، یعنی پیرویشان در جزیره العرب و در مدینه و ...، اگر این باشد، می‌گوییم «انفسهم» هم معنای ظاهری خودش را می‌گیرد، هم این معنای دیگری که به نحو مشترک لفظی است منتهی این که آیا روایت معتبر داریم یا نداریم، اعتبار آن روایاتش در خاطر ما نیست.

بنابراین آیاتنا، بدون هیچ تمهلی و خلاف ظهوری، می‌تواند همه آن مصادیق اولیه ای که به ذهن تبادر می‌کند را فرا بگیرد. بعداً پیروزی در جنگ بدر یا در فتح مکه یا پیروزی که با قیام امام عصر «عج» حاصل می‌شود و همه این‌ها را شامل می‌شود، مشترک معنوی است به یک معنی است و همه این‌ها را شامل می‌شود، اما «فی انفسهم»، هم این آیات تکوینی الهی را در جان انسان بگیرد هم این پیروزی‌ها را شامل بشود، این نیاز به یک روایتی داریم و مستلزم آن هم این است که لفظ در آن واحد، به دو معنی به کار رفته است، اما «انفسهم» به معنای خودش و هم به معنای جان‌شان می‌شود که آن روایات اگر تعددی داشته باشد یا بعضی از آن‌ها معتبر نیست، بعید و دور از ذهن نیست.

### نتیجه:

نتیجه ای که با گذر از این سه بحث به آن می‌رسیم این است که این وعده ای که خداوند می‌دهد، که آیات خود را در آفاق و انفسشان به آن نشان خواهیم داد، این یک وعده عامی است و مصادیقی از مباحث مربوط به خلقت و روح و جان و احوال و تطورات عالم و درون و حوادث و وقایع و اتفاقات، تا آن پیروزی‌ها و نصرت‌هایی که جریان حق دارد در مسائل اجتماعی تا قیام امام زمان را، همه این‌ها در درون این آیه وجود دارد و توان تحمل این طیف معنایی را دارد، در اکثر بخش‌ها به شکل مشترک معنوی، و بدون این که بخواهیم خلاف ظهوری را مرتکب بشویم تنها در «انفسهم»، نیازی به قرینه ای داریم که استعمال لفظ در اکثر از معنی را باید بگوییم.

در «انفسهم»، آیات خود را در جان آنها به آن‌ها نشان خواهیم داد، این مستلزم یک سلوک نفسانی است، عین آن بحثی که در «من عرف نفسه فقد عرف ربه» گفتیم، این جا هم قابل تطبیق



است، این آیاتی که در جان انسان مشاهده می‌شود، برخی از آن‌ها از طریق و روش علمی محقق می‌شود و از طریق همین روان شناسی و قواعد و چیزهایی که همه این‌ها ما را به جلوه‌هایی می‌رساند و هم با آن تأملات درونی که باز ما را به بخشی از آیات در درون خودمان آشنا می‌کند هم از طریق مذاقه‌های فلسفی که علم‌النفس آن را متکفل است و هم از طریق کشف و شهودی که ممکن است برای انسان محقق بشود، و حقایقی را در درون خودشان ببینند.

همان تقریری که در معرفت‌النفس گفتیم در اینجا هم می‌آید و می‌بینید که با این تفسیری که از آیه می‌آید البته در روایتی نیامده است، ولی قطعاً می‌تواند یا اطمیناناً می‌تواند این آیه از مستندات آن باشد، یعنی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» در واقع همان معرفت آیات الهی است در نفس، آن هم در طیف معرفت علمی، معرفت نظری، و فلسفی، یا معرفت شهودی و با آن تأملات درونی، این‌ها آیات را نشان می‌دهد و در این آیات ما به معرفت الله نائل می‌شویم.

## ۵. ضمیر «ه» در «أنه الحق»

احتمالاتی که در ضمیر «ه» داده شده است:

۱- احتمال اول، خود خدا و ذات خدا است، آیات خود را نشان می‌دهیم تا بفهمند خود خدا حق است یعنی از طریق این آیات به حقانیت خدا و به معرفت الله و توحید نائل می‌شود، که این معنی، خود آیه به تنهایی ظهور قوی در این دارد، چون بحث آیاتنا است، و بعدش هم «اولم یکف بربک انه علی کل شیء قدیر» یعنی هم قبل و هم بعد این آیه به صورت تنهایی که ملاحظه بشود، خیلی ظهور خوبی در همین بحث وجود مبارک حضرت حق دارد و وجود خداوند است.

۲- احتمال دوم این است که مراد از انه الحق، پیامبر بزرگوار اسلام باشد.

۳- احتمال سوم این است که انه الحق یعنی قرآن باشد که این احتمال سوم، با آیه قبل یک مقداری از لحاظ سیاق تناسب بیشتری دارد چون آیه قبل این طور بود که «أریتم ان کان من عندالله

ثم كفرتم من اضل...» آن را هم می‌شود بر پیامبر حمل کرد ولی اظهارش همان خود قرآن است و این آیه به دنبال آن که قرار می‌گیرد یک ظهوری از آن جهت پیدا می‌کند و سه احتمال است.

۴- احتمال چهارم این است که مقصود امام یا امامت است و این امر البته در روایات آمده است که اینجا مقصود امام و امامت است یعنی آیاتی که خواهند دید تا به حقانیت امامت و وصایت پی ببرند که این احتمال با بحث امام زمان و انطباقش با امام زمان سازگار است.

۵- احتمال پنجم به معنای معاد است که در جاهایی مکشوف می‌شود.

به نظر می‌آید که در اینجا هم در حقیقت اقرب احتمالات یا همان خداست اگر خود آیه را تنهایی بگیریم، آیاتنا با خدا تناسب دارد و بعد هم «اولم یکف بربک...» که آن هم با بحث شهادت خدا بر وحدانیت و وجود خودش ارتباط دارد و بیشتر در حوزه توحید مرتبط است.

اگر سیاق را بخواهیم بگیریم بیشتر با بحث قرآن تناسب دارد که قرآن حق است و اینجا می‌خواهیم بگوییم آن چه که شاید ترجیح داد این است که همه این‌ها درست است، اما همه این‌ها درست است که نمی‌خواهیم بگوییم که ضمیر انه به همه برمی‌گردد، مثل این که در آیاتنا گفتیم که همه را می‌گیرد.

ضمیر انه، یا قرآن یا خداست که هر کدام وجهی دارد منتهی اگر قرآن بگیریم، وقتی می‌گوییم آیات را به آن‌ها نشان می‌دهیم تا بفهمند قرآن حق است از این حیث که قرآن مشتمل بر توحید، نبوت و معاد و حتی «لیظهره علی الدین کله» است که خدا مزده داده و پیروزی پیامبر را مزده داده و همه آن احتمالات که در آیه بود همه این‌ها در خود قرآن است؛ لذا اظهار این است که این آیه مربوط به قرآن است با سیاق هم سازگار است تنافی هم با آیاتنا ندارد، آیات خود را به آن‌ها نشان می‌دهیم تا بفهمند قرآن که بزرگ‌ترین آیه الهی است حق است، این خلاف ظهوری ندارد.

اگر این ضمیر را به قرآن برگردانیم سیاق را حفظ کرده‌ایم، آن شواهد درونی آیه هم چیز خلاف ظهوری در آن نیست، در عین این که معنای عامی پیدا می‌کند یعنی همه این پنج شش احتمالی که گفته شد در درون قرآن وجود دارد، آیات خود را نشان می‌دهیم در بیرون و درون آن‌ها، ا بفهمند که

قرآن حق است، کجای قرآن؟ آن جایی که می‌گوید خدا هست، آن جایی که می‌گوید جهان هست، آن جایی که می‌گوید آینده معاد این طور است، آن جایی که می‌گوید پیامبر ما این طور است، آن جایی که می‌گوید پیامبر پیروز خواهد شد «لأغلبن انا و رسلی»، و آن جایی که می‌گوید «لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون»، «و لو کره الکافرون»، همه آن احتمالاتی که گفته شده با این انه قرآن ارجاع ضمیر به قرآن همه این‌ها سازگار است حتی یتبین لهم انه الحق، یعنی قرآن حق است و همه آن چیزی که قرآن گفته است، حقایق دارد، این اظهر معانی است و با معانی قابل جمع است.

## ۶. یتبین

تبیین در بعضی مسائل قرآنی دارد که تبیین را می‌گوید و آن تبیین در ماورای این دنیاست وقتی که وارد قیامت می‌شود می‌فهمند حالا یا با واژه تبیین یا با واژه های دیگر، وقتی پرده‌ها کنار رفت و قیامت آمد، آن وقت برایشان خیلی حقایق آشکار می‌شود، یا با کلمه تبیین، یا با واژه های دیگر.

## نکات موجود در واژه «تبیین»

۱- یک نوع کاربرد کلمه‌هاست که حقایق را می‌گوید که بعدا برایشان روشن می‌شود اما در یک جاهایی تبیین را در همین دنیا معلوم می‌کند که آشکار می‌شود. این آیه دومی را بیان می‌کند، «آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم انه الحق»، یعنی در همین دنیا، یک نکته ای در تبیین است که تبیین این دنیایی است، ه دنیای آن سوی عالم که در برزخ و قیامت و امثال این‌ها پیدا می‌شود.

۲- تبیین یک نوع شناخت و کشف ملموس است، نمی‌خواهیم بگوییم حسی مثل «حتی یتبین لکم الخیط الأبیض من الخیط الأسود فی الفجر»، نمی‌خواهد تبیین حسی را بگوید، تبیین خیلی ریز و ملموس و مکشوف است. این با جمله ای که در عَرَفَ بود، در عَرَفَ هم لغت می‌گوید، یک شناخت ملموس ریزی است که آشکار است و خیلی دقیق است و ملموس است، این تبیین هم این گونه چیزی است.

بنابراین، تبیین، تبیین این جهانی است، نه تبیین هایی که در قرآن می‌گوید وقتی آن دنیا رفتید می‌فهمید چه خبر است و تبیین آن جهانی نیست.

ظاهر این است و اگر کسی بخواهد از این عبور بکند، احتمال دوم این است که این به اضافه آن تبیین آن جهانی، هر دو را بگیرد و الا این که تبیین این جهانی را نگیرد، نمی‌توانیم از آیه بیرون ببریم. قطعاً هم روایات و هم سیاق نشان می‌دهد که تبیین این جهانی است بنابراین اولاً تبیین، آن تبیین ملموس و محسوسی است که این جهانی قدر متیقنش است، البته بیشتر به ذهن می‌آید که اصلاً مقصود این است ولی الآن می‌خواهم بگویم ممکن است کسی بگوید تبیین حق است، و آن را نمی‌توانیم نفی بکنیم. نکته دوم این بود که تبیین ملموس و محسوس است یعنی نوعی شناخت ظریف و دقیق و ریزی است نه شناخت‌های کلی و بار اضافه ای دارد.

۳- واژه «تبیین» تبعاً مقول به تشکیک است می‌تواند به صورت تشکیکی تفصیل بشود.

## جمع بندی مطالب:

در یک نگاه کلی، آن اشتراک لفظی «انفسهم» هم را با قرینه ای حل بکنیم می‌توانیم بگویم آیه از یک معنای بسیار جامع و بلندی برخوردار است و دارد پیش گویی می‌کند و پیش بینی می‌کند که هر چقدر هم انسان پیش برود، آن را دربرمی‌گیرد، یعنی در واقع این نکته را هم بگویم در آن سرنیهم هست که یعنی سیر تکاملی انسان را در طول تاریخ در درون آیه قرار بگیرد، عنی بشر هر چه پیش برود آیات الهی را بیشتر خواهد دید، این خیلی بار معنایی وسیعی می‌شود در آیه یافت و احتمال داد. «سرنیهم آیاتنا فی الآفاق» یعنی هر چه بشر جلو برود بیشتر این آیات را می‌بیند در جای دیگر دارد و یخلق ما لاتعلمون، چیزهایی را خلق می‌کند که شما نمی‌دانید، این اشاره به این است که همان تصرفاتی که بعد بشر در این عالم انجام می‌دهد و در آن آیه یخلق ما لاتعلمون، نمی‌گوید خلق کرده است، می‌گوید در آینده خلق می‌کند چیزی را که شما نمی‌دانید، خلقت‌های آینده را هم دارد، همین جور، دائم این آیه تجری مجری الشمس است، همیشه زنده است و همیشه می‌گوید

سنریهم ... در آینده چیزهای جدیدی به آنها نشان می‌دهیم یعنی هر چه پیش برود، حقانیت بیشتر این برایشان مکشوف خواهد شد. اگر این باشد آیه می‌فرماید این جهان، جهان بی کرانه ای است، ت خدا هم آیاتی است که بی کرانه و نامحدود است و سیر بشر هم یک سیر نامحدود است، لی معنای بلند و قشنگی دارد یک سیر بی پایانی رویاروی بشر وجود دارد هم در آفاق بیرون و هم در جهان درون، هر چه در این سیر جلو برود یتبین لهم انه الحق، که این معارف الهی و قرآنی حق است و این پهنای بی انتها را این آیه اشاره می‌کند که یک زاویه این آن جهان نامحدود درون آدمی است سنریهم آیاتنا فی أنفسهم در این جهان درون دائم آیات جدیدی را به آنها نشان می‌دهیم هر چه جلو برود، چیز جدیدی را کشف می‌کند و این نشان گر این است که درون آدم یک درون بسته ای نیست، ن درون لایه های بی انتها دارد، و پیوسته می‌شود در این درون سیر کرد، این نتیجه ای است که می‌توان از آیه استفاده کرد و با بحث ما هم تبعاً خیلی ربط دارد و هم با من عرف و هم با قطع نظر از آن با بحثی که ما داریم به عنوان پنجمین گروه از آیاتی که آفاق درونی را در حقیقت به آن اشاره می‌کند.

والسلام علیکم